

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه احزاب (جلسه پانزدهم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۹۷/۱۳/۲۲

سوره مبارکه احزاب از موضوع توصیه تقوا به پیامبر شروع می‌شود و همین توصیه به مومنین و در نهایت با بحث امانت و اینکه انسان‌ها یا مومن هستند یا منافق یا مشرک، به پایان می‌رسد.

در این سوره اسماء الهی خیلی فراوان هستند و به صورت «ان الله کان علیما حکیما» است. فرد یا دچار بی‌اعتقادی است یا اعتقاد خوبی ندارد. «کأن»هایی که در سوره آمده است، نشان می‌دهد فرد خیلی باور ندارد که خدا بتواند خیلی از کارها را انجام دهد.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

این دو آیه از آن آیاتی هستند که علاوه بر ذکر غرض خلقت انسان، غرض اختیار داشتن انسان را هم مطرح می‌کند. در سوره ذاریات غرض خلقت مطرح می‌شود. که بحث عبودیت خدا را عنوان می‌کند. این آیات در سوره احزاب بحث نظام **اختیار** انسان است. دلیل اختیار پذیرش امانت عرضه شده به اوست و به بهترین وجه آن را به ثمر می‌رساند که او می‌شود مومن. و یا اینکه این امانت را بپذیرد اما به خاطر مشکلاتی که برایش ایجاد می‌شود، نتواند به ثمر برساند و دچار عذاب می‌شود. در واقع همه پاداش‌هایی که داده می‌شود، ذیل توبه خداوند می‌آید و تمام مکافات‌هایی که در اثر عمل خودش به آن دچار می‌شود، در سوره به عنوان عذاب یاد شده است.

اغلب مفسرین این **امانت** را ولایت عنوان کرده‌اند و با آیه تطهیر تطبیق پیدا می‌کند. پذیرش ولایت کسانی که رجس ندارند. غیر از انسان، آسمان و زمین و جبال از حملش خودداری کردند. دین و ولایت و قرآن هر کدامش که باشد، به هم مرتبط می‌شوند. در هر حالتی امر و نهی الهی است. پیامبری به انسان عطا شد که نشان داد که چگونه

تقوا دارد و عدم اطاعت از کافر و منافق دارد که به وسیله رسول عینی شد. همه امر و نهی‌هایی که برای پیامبر شده است، آن را همان امامت در نظر بگیرید.

طبع آسمان و زمین تکویناً قبول نکردند. همه موجودات کارهایشان را بر اساس علم انجام می‌دهند و هیچ موجودی بدون علم نمی‌تواند کاری انجام دهد اما هر موجودی نسبت به کاری که انجام می‌دهد، علم به علم ندارد و این تنها مخصوص انسان است.

اگر کسی بگوید نظیر این موضوع برای انسان چیست، بحث عالم ذر است که انسان به آن علمی به این معنا ندارند. اغلب می‌گویند ما نمی‌دانیم که چه زمانی چنین شهادتی داده‌ایم؟! یا مثل بحث کودکی که انسان نوعاً دوره شیرخوارگی را به خاطر ندارد. در دوره شیرخوارگی هر کاری کرده بر اساس علم بوده است. اما علم به علم نداشته است. وقتی کلام در انسان جاری می‌شود، علم به علم یا شهادت را در انسان ایجاد می‌کند. علم‌های معرفتی با علم شهادتی فرق دارد. در علم معرفتی بعد از خواندن به دنبال تصدیقش می‌رود. علم شهادت مثل این است که موجود دو تا می‌شود. مثل اینکه در خواب، خودتان را می‌بینید.

انسان امانت را می‌پذیرد چون ظلم و جهول است. هر دو خیلی تثبیت شده و عدمی هستند. ظلم نبود نور است و جهل نبود علم است. در واقع فقدان علم و نور است. وقتی ظلم و جهول مطرح می‌شود به نوعی از نور اشاره می‌کند که حالت تاریکی را از بین می‌برد و هم ایجاد تمایز می‌کند. به تمایز قائل شدن می‌گوییم برطرف شدن جهل و به روشن شدن می‌گوییم برطرف شدن ظلم. یکی به مبدا باز می‌گردد و یکی به مطلوب و اتفاق ناظر است.

در خواندن کتاب به نور نیاز دارید، و همینطور به سواد. بنابراین هم به نور نیاز دارید و هم علم. این ظلم و جهول به معنای ماندگاری آن نیست. انسان وقتی متولد می‌شود به صورت طفل است و باید در چرخه خروج از جهل و ظلم قرار بگیرد. برای این خروج از نورانیت، نبی و وحی و کتاب بهره خواهد برد و این نشان‌دهنده ضرورت وجود ولایت الهی در جامعه است. در اثر بارش وحی می‌تواند در بارش وحی در مورد این امانت تصمیم بگیرد. بشر نمی‌تواند بدون وحی از عهده این امانت بریاید. این آیه ضرورت اتصال به وحی به دلیل اینکه انسان امانت را اخذ کرده است اثبات می‌کند.

چند مطلب در این آیه وجود دارد:

۱. ماهیتش از ولایت است و از جنس امر و نهی است. ولی نصیر است. ولی که می‌خواهد در مسیر هدایت انسان را نصرت دهد.
۲. امانت ساختاری است که به دست انسان می‌رسد.
۳. دلیل عدم پذیرش سایر موجودات این است که آنها ظلم جهول نبودند و وضعیت آنها حالت سیر ندارد و لذا رشد به این معنا ندارند. علمی دارند که محدود است و در آن انبساط زیادی وجود ندارد. این حالت تغییر در سایر موجودات به این شکل که در انسان وجود دارد، در سایر موجودات نیست.
۴. انسان در مرحله اول، نه علم خاصی دارد و نه تمایز خاصی. انسان با هیچ موجود دیگری قابل مقایسه نیست. با کرم‌هایی که یک مرتبه پروانه می‌شوند شباهت دارند اما او دگرذیسی هم دارد.
۵. موضوع ولایت از ابتدای طفولیت شکل می‌گیرد. این آیه در شأن تشریحی خود خوانده می‌شود اما موجودی به نام انسان در تکوینش ظلم جهول است. این موجود امر مهمی را قبول می‌کند. این پذیرش به خاطر ظلم جهول بودن اوست. همانطور که آسمان و زمین در وضع تکوین، امانت را نپذیرفتند اما انسان پذیرفت. دلیل نپذیرفتن آنها این بود که سطح ظلم جهول بودن آنها به اندازه سطح ظلم و جهول بودن انسان نبود.
۶. فاصله بودن تا شدن انسان، نسبت به سایر موجودات خیلی زیاد است. انسان در این ظلم جهول بودن خود می‌ماند. مشکل از اینجا شروع می‌شود که طفل در طفل بودن خود ماندگار شود والا صرف طفل بودن مجازات ندارد. مخلوقی که سیر وجودی‌اش خیلی فاصله دارد، انسان است و بعد از او جن و بعد از جن، حیوان و بعد از آن نیز گیاه است. انسان در پذیرش امر و ولایت خدا، گویا نادانسته این کار را کرده است.
۷. عقل به تدریج در انسان شکوفا می‌شود و اگر از همان اول این عقل شکوفا می‌شد، مشکلات زندگی‌اش زیاد می‌شد و کل نظام حیات برهم ریخته می‌شد. اما خطری که برای انسان وجود دارد، ماندن در این طفولیت است اینکه بدون امر و نهی از سوی خداوند، بخواهد زندگی کند.
۸. اگر انسان بخواهد برای خروج از ظلم و جهول بودن خود، به غیر از وحی تکیه کند این امکان برایش فراهم نخواهد شد.
۹. امانت، ولایت و دین و قرآن است که اثبات می‌کند انسان به وسیله دین و قرآن از ظلمات به نور خارج می‌شود. یعنی امانت ولایت است و خارج کننده انسان از ظلمات به نور هم از جنس ولایت است.

بحث علمی این موضوع ممکن است خسته کننده باشد اما فهم این موضوع و کاربرد آن بسیار مهم است.

هر انسانی به میزانی توانمند است که نمی تواند کاری را انجام دهد! هر انسانی به اندازه ای می تواند در کاری دانشمند باشد که نسبت به آن علم، احساس جهل داشته باشد. سطح و افق هر انسانی به میزان احساس نتوانستن او نسبت به کاری است. اگر این احساس نباشد، اساسا کاری را نمی تواند انجام دهد.

برای اینکه بتوانید استعداد خود را بشناسید، استعداد شما در محل هایی است که احساس تو خالی بودن دارید. اگر کسی همین مقدار احساس تو خالی بودن را نداشته باشد، یعنی استعداد آن کار را ندارد. اگر کسی گفت چقدر دوست دارم در ایام رجب و شعبان خدا را ملاقات کنم و من چقدر از خدا دور هستم، به همان میزانی که احساس دوری می کند، امکان قرب برایش وجود دارد. یعنی حد هر انسان در رسیدن به هر کمالی به میزان احساس ناتوانی او در رسیدن به آن است. حد دارایی هر انسانی به اندازه همان حدی است که احساس ناداری دارد. اگر این حد برداشته شود دارایی به او نفوذ پیدا نمی کند. برای تاسیس نظام های آموزشی هر قدر بتوان نیاز به چیزی را در کسی فعال کرد، دارایی و داشتن آن چیز را در او ایجاد شده است. نظام آموزشی به القای دارایی و دانایی نیست بلکه به ایجاد ظرفیت دارایی و دانایی است.

انسان به امانت یک علم اجمالی پیدا کرد و فهمید امانتی به او عرضه می شود اما در واقع سطح ظلوم و جهول بودن او به این است که نسبت به آن امر اینقدر احساس ناداری و ناتوانی کرد. ظلوم و جهول به میزان ظرفیت انسان در داشتن مفهومی، اشاره دارد. انسان کامل عبارت است از موجودی که احساسش نسبت به خدا و داشتن خدا در عالی ترین سطح ممکن نسبت به اینکه باید خدا را داشته باشد و الان ندارد، باز می گردد.

**ذکر یونسیه** که به انبیا نسبت داده می شود یعنی حسی که ریشه در خداخواهی دارد. اگر هر کدام از ما، در خود نگاه کنیم، حس مان نسبت به خداداری متفاوت است. کسی که احساس می کند که وای بر من چقدر خدا ندارم، برای نماز شب بیدار می شود. اگر کسی این حس را نداشته باشد، برای نماز شب هم بیدار نمی شود.

حس ناداری که مثلا کسی در جلسه قرآن بنشیند و بگوید خدایا چقدر نمی فهمم، میزان حدی است که می تواند قرآن را بفهمد اما اگر احساس کند که هر آنچه از قرآن می گویند را می داند، احساس نیاز به یادگیری را در خود نخواهد دید.

جامعه دینی ظرفیت عدالت‌طلبی و اجتماعی بودن آدم‌ها را، نسبت به جامعه غیر دینی بیشتر می‌کند. گویی توان انسان را برای کمال بیشتر می‌کند. اگر در جامعه دینی امر ولیّ توسط مردم شنیده شود، این ظرفیت ایجاد شده پر می‌شود اما اگر ظرفیت ایجاد شود اما ولیّ امر شنیده نشود، خلاء ایجاد می‌شود و پر نمی‌شود و در نتیجه تبدیل به عذاب می‌شود. وقتی سطح احساس نیاز زیاد شود، توبه خدا موضوعیت می‌یابد. توبه خدا عطایی می‌شود برای پر کردن این سطح نیاز. اگر این امر و نهی در جامعه شنیده نشود، حفراتش بیشتر می‌شود و این نفاق است. در جامعه‌های دینی این نفاق بیشتر می‌شود.

در واقع هنر جامعه دینی اتّساع این **ظرفیت‌ها** است. این اتّساع بوسیله احکام، مشمول توبه خدا می‌شود. در سوره امانت عرضه شده است و بستر ظلوم و جهول بودن گسترش پیدا کرده است اما در مرحله پر کردن و توبه، افراد کم می‌آورند و می‌شکنند.

یک کاغذ بردارید و بنویسید که چه کارهایی را نمی‌توانید انجام دهید. ارتکاز و تبادر آنها مهم است. در مورد ندانسته‌های خود بنویس و در مورد آن‌ها روی آنها قضاوت کن. در همان مواردی که گفته‌ای نمی‌توانی، انسان خبره‌ای می‌شوی! چون ذهنت به این موضوعات حساس است و قابلیت علم در آنها را، یافته‌ای. به همین دلیل استعدادشناسی از ضعف‌های انسان است. این حرف خیلی سنگینی است که تو در همان جهاتی که احساس ضعف می‌کنی، قوت داری! در همه غصه این ضعف را می‌خورند در حالیکه نشان از نقطه قوت اوست!

امسال هم تمام شد. هر کسی در دفترچه خاطرات خود، کارهای نکرده و ضعف‌هایش را بنویسد و آن را خلاصه کنید به چهار پنج ضعف و بدانید که این‌ها نقاط قوت شماست و سپس برای آنها برنامه‌ریزی کنید.

اساساً در زندگی مشکل ما برنامه‌ریزی نیست بلکه مشکل انگیزه است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات